

بوستان سعدی

شرف‌الدین مصلح‌بن عبدالله سعدی شیرازی

انتشارات آلبوم

تهران - ۱۳۹۲

سرشناسه: سعدی، مصحح بن عبدالله: ۱۳۹۱ق
عنوان و نام پدیدآور: بوستان سعدی / مصحح بن عبدالله سعدی شیرازی؛
براساس نسخه محمدعلی فروغی
مشخصات نشر: تهران: آگام، ۱۳۹۲
مشخصات ظاهری: ۲۵۲ ص
شابک: ۶-۷-۹۴۳۴۳-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فبا
موضوع: شعر فارسی - قرن ۶ ق.
رده بندی کنگره: ظ ۱۳۹۲ PIR0۲۰۴
رده بندی دیویی: ۸۸۱/۳۱
شماره کتابشناسی: ۳۴۰۱۴۶۲

بوستان سعدی
شرف الدین مصلح بن عبداللہ سعدی شیرازی
براساس نسخہ تصحیح شدہ محمد علی فروغی

ISBN: 978 - 600 - 94343 - 6 . 7 ۰۰۰ ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۹۴۳۴۳ - ۶ - ۷ : شابک

فهرست

مقدمه	۵
دیباجه	۱۳
ستایش پیغمبر صلی الله علیه و آله	۱۶
سبب نظم کتاب	۱۸
مدح ابوبکر بن سعد بن زنگی	۱۹
مدح سعد بن ابی بکر بن سعد	۲۲
باب اول - در عدل و تدبیر و رأی	۲۵
باب دوم - در احسان	۷۷
باب سوم - در عشق و مستی و شور	۱۰۷
باب چهارم - در تواضع	۱۲۹
باب پنجم - در رضا	۱۵۹
باب ششم - در قناعت	۱۷۱
باب هفتم - در عالم تربیت	۱۸۳
باب هشتم - در شکر بر عافیت	۲۱۱
باب نهم - در توبه و راه صواب	۲۲۷
باب دهم - در مناجات و ختم کتاب	۲۴۷

مقدمه

همه کسی می‌داند که شیخ سعدی شیرازی گذشته از قصاید و غزلیات بی نظیری که از خود بیادگار گذاشته است، دو کتاب یکی به نثر موسوم به «گلستان» و یکی به نظم معروف به «بوستان» به نگارش آورده است که شاید بتوان گفت نه تنها در زبان فارسی بلکه در هیچ زبانی از جهت فصاحت و بلاغت و روانی و زیبایی و دلربایی و حکمت و معرفت مثل و مانند ندارد و منظور ما در اینجا این نیست که در ستایش آثار جاویدانی شیخ اجل قلم فرسایی کنیم چه گمان داریم که برای ادای این وظیفه قدرت بیانی مانند آنکه خود شیخ بزرگوار داشته است باید، و کسی که آن توانایی ندارد دست بردنش به این کار نشاید.

غرض این است که در سال این ۱۳۵۶ هجری قمری که هفتصد سال تمام از تاریخ تصنیف «گلستان» گذشته و «بوستان» هم اندکی پیش از «گلستان» به نظم درآمده است، شایسته بود که فارسی زبانان از ظهور این دو کتاب - که در تاریخ ادبیات ایران بجز نظم کتاب «شاهنامه» فردوسی و «مثنوی» مولانا جلال الدین، هیچ واقعه به آن اهمیت نیست - شادیا کنند و سرفرازیها نمایند، و الحق آن اندازه که در توانایی ایرانیان بود کوتاهی

نکردند و جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر معارف نیز از تصویق و مساعدت در این راه دریغ نفرمودند و من جمله از اینجانب که خود را ریزه خوار خوان نعمت بیدریغ سعدی می دانم، یعنی بهترین ساعتهای عمر خود را در مصاحبت آن یگانه سخنور پر معرفت گذرانیده ام، تقاضا کردند که به تهیه نسخه معتبری از «گلستان» دست ببرم و سپس نسبت به «بوستان»، و اگر ممکن شود برای آثار دیگر افسح المتکلمین همین وظیفه را انجام دهم.

اینجانب این وظیفه دلپذیر را بجان و دل بر عهده گرفتم و نسخه «گلستان» در بهار این سال، به شرحی که در دیباچه آن کتاب نگاشته ام، به پایان رسید و از چاپ درآمد.

اینک کتاب «بوستان» را برای ارادتمندان شیخ تحفه می آوریم و برای آگاهی، خاطر نشان می کنیم که در ترتیب این نسخه هم تقریباً همان روش تنظیم «گلستان» را بکار برده ایم، با این تفاوت که چون «بوستان» مانند «گلستان» در دست و پای همه کس نیفتاده و بقید به قیود شعری بوده است، کمتر دستخوش تحریف و تصرفات عمدی گردیده است و باین واسطه مجبور نبودیم یک نسخه را اصل و مبنی قرار دهیم و نسخه بدلها از نسخه های مخصوص بر آن اختیار نماییم، نسخه های متعدد از قدیم و متوسط و جدید در پیش گذاشتیم و از سه چهار نسخه که کهنه تر از همه بودند متابعت کردیم، و اختلافاتی را که قابل ذکر دانستیم در ذیل صفحات آوردیم، و آنچه از ذوق و سلیقه خود تصرف جایز دانستیم این بود که در نسخه های کهنه موجود آنچه را با ذوق خود موافقت یافتیم متن

قرار دادیم و باقی را نسخه بدل کردیم، جز در جاهایی که مورد اتفاق یا اکثریت نسخه‌های کهنه معتبر بود که در آن موارد ذوق خود را حکم نساخته از آن نسخه‌ها کاملاً متابعت نمودیم. سپس در مقابله با نسخه‌های درجه دوم، اگر نکاتی در خور توجه یافتیم یا قید اینکه «در نسخه‌های متأخر چنین است» آنها را در حاشیه آوردیم و برای اینکه از هیچ دقت و اهمیتی فروگذار نشده باشد، اختلافات قابل توجه را که در نسخه‌های چاپی دیده شد، در حاشیه قید کردیم، و بعضی اشعار را که در بعضی نسخه‌های متأخر مشاهده می‌شود و در نسخه‌های کهنه نیست با آنکه قریب به یقین است که الحاقی است احتیاطاً در حاشیه آوردیم که از میان نرود.

تصرف دیگر که در چگونگی طبع کتاب کرده‌ایم در عناوین است چون بسیاری از جاها تنظیم‌کنندگان نسخه‌ها عنوان حکایت قرار دادند در صورتی که قصه و حکایتی نیست، و در جاهای بسیار دیگر همین قدر که مطلب اندکی تغییر می‌کند لازم دانسته‌اند عنوان‌ها درست کنند از قبیل «گفتار در ...» یا «در این معنی ...» یا «وله ایضاً» و امثال آنها. پس چون نه نسخه‌ها درین عناوین متفقند و نه می‌توان دانست که شیخ سعدی خود چه عنوان‌ها کرده بوده است، و شاید که اصلاً جز باب‌ها هیچ فصل و جدایی در مطالب معین نکرده است، بنابر این گذاشتیم که عناوین باب‌های ده‌گانه را به همان عبارات که شیخ در دیباچه کتاب نظم فرموده است اختیار کنیم، و در درون باب‌ها هر جا که حقیقتاً قصه و داستانی است حکایت عنوان کردیم و هر جا داستان نیست و مطلب تغییر می‌کند

عنوانی اختیار نموده بوسیله ستاره مطالب را از یکدیگر جدا ساختیم. در اینجا به مناسبت آگاهی می‌دهیم که در هیچ یک از نسخه‌های کهنه اسم «بوستان» برای این کتاب دیده نمی‌شود و همه آن را «سعدی‌نامه» می‌نامند چنان که گویی شیخ اجل خود اسمی برای این کتاب اختیار نموده و باین جهت نسخه‌کنندگان قدیم آن را «سعدی‌نامه» نامیده‌اند پس از آن اهل ذوق اسم «بوستان» را بقرینه «گلستان» برای این کتاب اختیار کرده‌اند و چندان بی‌مناسبت هم نبوده است.

اما نسخه‌هایی که برای تهیه و تنظیم این کتاب در اختیار ما بوده بسیار و از آن جمله است. نسخه متعلق به لرد گرینوی که در موزه انگلستان عکس برداری شده و تاریخ کتابت آن سال ۷۲۰ هجری است و همان است که نسخه «گلستان» را نیز همراه دارد و در تنظیم آن کتاب هم مورد استفاده بوده است. این نسخه که به خط نسخ خوانا نوشته شده با اینکه از اشتباه کتابتی خالی نیست تمام و کمال و بی‌عیب و در نهایت اعتبار و صحت است و محل اعتنای تام ما بوده است. «کلیات» متعلق به دانشمند محترم آقای دکتر محمدحسین لقمان‌آباد هم (لقمان‌الدوله) که متضمن قسمتی از غزلیات و تقریباً دو ثلث «بوستان» است. این نسخه در رمضان ۷۱۸ به خط نسخ کتابت شده و کاتب در پایان طبعیات تصریح کرده که از روی نسخه اصلی خط شیخ سعدی استنساخ نموده و هر چند اشتباهات کتابتی آن بیشتر از نسخه لندن است چون قدیمی‌ترین نسخه‌ای است که ما بدان دسترسی یافته‌ایم و کاتب آن یقیناً زمان شیخ اجل را درک کرده است در آن مقدار از «کلیات» که شامل است ارزش و اعتباری بسزا دارد.

نسخه کتابخانه هند انگلستان که در لندن عکسبرداری شده و تاریخ کتابت آن ۷۲۸ هجریست، و اوراق «بوستان» آن تمام و اعتبار آن نیز مورد توجه است و «گلستان» نیز همراه این نسخه بوده و از آن استفاده کرده‌ایم. «کلیات سعدی» متعلق به کتابخانه دانشمند محترم آقای حاج حسین آقاملک که تاریخ کتابتش معلوم نیست ولی سبک تحریر و طرز تدوین غزلیات می‌نماید که در حدود نیمه مائه هشتم نوشته شده و نسخه‌ای است قدیمی و معتبر. در موقع تنظیم «گلستان» نیز این نسخه مورد استفاده ما بوده و شرمندیم که اظهار امتنان از مساعدت‌های ایشان در آن موقع از قلم افتاد، در عوض وظیفه خود می‌دانیم که از اقدام معارف پروانه بزرگی که اخیراً نموده و کتابخانه نفیس خود را که شامل چهل هزار جلد کتاب گرانبها می‌باشد برای استفاده عامه وقف کرده‌اند یاد کرده طالبان دانش را به بشارت این جوایز می‌سرور سازیم.

«کلیات» آقای حاج عبدالحسین بحرانی که بوسیله وزارت معارف به آرامگاه سعدی اهداء کرده‌اند، تاریخ کتابت آن معلوم نیست ولی از قرائن برمی‌آید که در اواخر ماه هشتم نوشته شده. این نسخه «گلستان» را مطلقاً ندارد و از «بوستان» هم که مورد استفاده و مراجعه بوده چنین برمی‌آید که بعضی حکایات و اشعار را عمداً حذف کرده‌اند.

«کلیات» آقای صادق انصاری عضو وزارت معارف که در ۷۹۴ هجری کتابت یافته و در اینجا لازم است به این نکته اشاره شود که «بوستان» این نسخه صحیح‌تر از «گلستان» بود و بیشتر مورد استفاده واقع گشت.

«کلیات» آقای مجدالدین نصیری که نسبت به آن در مقدمه «گلستان»

اظهار نظر شده است. این نسخه‌ها که برشمرديم در مائه هشتم نوشته شده و غير از اينها نسخه‌هایی ديگر در اختيار ما بود که اختيار و صحت آنها نيز قابل توجه و از آن جمله است: «کليات» خطی که ماده تاريخ کتاب آن «خير الکلام» است «۹۲۳ هجری».

«کليات» خطی که در سال هزارم هجری نوشته شده است. «بوستان» بخط سلطان علي شهنشاهی کاتب. و اين سه نسخه نيز از کتابخانه آقای حاج حسين آفا ملک می باشد.

نسخه گران شده «بوستان» بخط مير عماد معروف.

گذشته از اينها بيش از ده نسخه خطی و چاپی معتبر (چاپ تبريز و طهران و هندوستان) در دسترس ما بوده و در مواقع لازم از مراجعه و مطالعه آنها کوتاهی نشده است.

از مراجعه دقيق باین نسخه‌ها چنين استنباط می شود که در آغاز که شيخ اجل «بوستان» را سروده نسخه‌هایی از آن استنساخ کرده اند و انتشار یافته، سپس خود او در اين کتاب تجديد نظر فرموده و بعضی اشعار و کلمات را تغيير و تبديل داده است، و چنين می نماید که نسخه‌های قديمی معتبر که در دست ماست (گذشته از اختلافات جزئی که از تصرفات کُتّاب است) از روی دو نسخه اصلی استنساخ شده، با فرض اينکه نسخه دومی «بوستان» پس از تجديد نظر شيخ بزرگوار انتشار يافته باشد، و نسخه لردگري نوي و نسخه آقای دکتر لقمان ادهم نماينده اين دو تحرير «بوستان» می توانند بود و اگر آنها را اصل و در دو طرف قرار دهيم بيشتر نسخه‌های ديگر با یکی از اين دو نسخه موافقت دارند. و اين احتمال که

اختلافات مهمی که در نسخه‌های «بوستان» دیده می‌شود غالباً از تصرف خود شیخ باشد این فکر را نیز تولید می‌کند که شاید در «گلستان» نیز چنین واقع شده و بعضی از اختلافات که در نسخه‌های کهنه معتبر آن کتاب دیده می‌شود بدست خود شیخ صورت گرفته باشد.



در خاتمه با کمال مسرت اظهار می‌شود که در تهیه این نسخه نیز آقای حبیب یغمایی که در مقدمه «گلستان» شرح مساعی ایشان را متذکر شده‌ایم با اینجانب دستیار بسزا کرده و از تحمل هیچگونه زحمت و اهتمامی در این راه دریغ نمودند، و بعلاوه فهرست حکایات و اسامی اعلام و جدولی از لغات و جملات «بوستان» نیز تهیه نمودند که محض مزید فائدۀ کتاب به آخر آن ملحق ساخته‌ام.

امنتان اینجانب از آقای حبیب یغمایی و همچنین از معارف پرورانی که نسخه‌های گرانبهای خود را در اختیار ما گذاشتند و ما را به انجام این کار موفق کردند وظیفه‌ایست که با کمال خرسندی ادا می‌کنیم.

محمد علی فروغی

دیماه ۱۳۱۶

www.ketab.ir

دیباجه

بنام خداوند جان آفرین
 خداوند بخشنده دستگیر
 عزیزی که هرگز درش سرپیشتی
 سر پادشاهان گزیدنفر
 نه گردنکشان را بگیرد بهر
 وگر خشم گیرد ز کردار^۲ زشت
 اگر با پدر جنگ جوید کسی
 وگر خویش را ضعیف نباشد ز خویش
 وگر بنده چابک نباشد بکار
 وگر بر رفیقان نباشی شفیق
 وگر ترک خدمت کند لشکری
 ولیکن خداوند بالا و پست
 دو کونش یکی قطره از بحر علم

حکیم سخن در زبان آفرین^۱
 کریم خطا بخش پوزش پذیر
 بهر در که شد هیچ عزت پذیر
 بدرگاه او بر زمین نیاز
 نه عذراوران را براند بجور
 چو باز آمدی ماجرا در نوشت
 پدر بیگمان خشم گیرد بسی^۳
 چو بیگانگانش براند ز پیش
 عزیزش ندارد خداوندگار
 بفرسنگ بگیرد از تو رفیق
 شود شاه لشکر^۴ کش از وی بری
 بعصیان در روی برکن نیست
 گنه بیند و پرده پوشد بحلم

۱ - در یکی از نسخه‌ها چنین است

به نام خدایی که جان آفرید سخن گفتن اندر زبان آفرید

۲ - بکردار. ۳ - این بیت و بیت بعد در بعضی از نسخه‌ها نیست. ۴ - گردن.

برین خوان یغماچه دشمن چه دوست
 که^۱ از دست قهرش امان یافتی؟
 غنی ملکش از طاعت جنّ و انس
 بنی آدم و مرغ و مور و مگس
 که سیمرغ در قاف قسمت^۲ خورد
 که دارای خلقت و دانای راز^۳
 که ملکش قدیمست و ذاتش غنی
 یکی را بخاک اندر آرد ز تخت
 گلیم شقاوت یکی در برش
 گروهی بر آتش برد ز آب نیل
 و ر اینست توقیع فرمان اوست
 همو پسرده پوشد بالای خود
 بمانند کزوبیان ضمه بکم
 عزاییل گوید نصیبی برم
 بزرگان نهاده بزرگی ز سر
 تبصر کنان را بدعوت مجیب
 باسار ناگفته لطفش^۴ خبیر
 خداوند دیوان^۵ روز حسیب
 نه بر حرف و جای انگشت کس
 بکلک قضا در خم نقشبند

آدیم زمین سفره عام اوست
 اگر بر جفا پیشه بشتافتی
 بری ذاتش از تهمت ضدّ و جنس
 برستار امرش همه چیز و کس
 چنان پهن خوان کرم گسترد
 لطیف کرم گستر کارساز
 مرو را رسد کبریا و منی
 یکی را بر سر بدهد تاج بخت
 کلاه سعادت یکی بر برش
 گلستان کند انشی بر خلیل
 گر آنست منشور احسان اوست
 پس پسرده بسیند عمل های بد
 بتهدید اگر برکشد تیغ حکم
 و گر در دهد یک صلاّی کرم
 بدرگاه لطف و بزرگیش بر
 فروماندگان را برحمت قریب
 بر احوال نابوده علمش بصیر
 بقدرت نگهدار بالا و شیب
 نه مستغنی از طاعتش پشت کس
 قدیمی نکوکار نیکی پسند

۱- کی. ۲- روزی. ۳- این بیت در بعضی از نسخ نیست. ۴- باقوال ناگفته سمش. ۵- دیوان و.

روان کرد و بنهاد گیتی بر آب
فرو کوفت بر دامنش میخ کوه
که کردست بر آب صورتگری
گل و لعل در شاخ پیروزه رنگ
ز صلب اوفتد نطفه‌ای در شکم
وزین صورتی سرو بالا کند
که پیدا و پنهان بنزدش یکیست
اگر چند بیدست و پایند و زور
که داند جز او کردن از نیست هست
وز آنجا بصحرای محشر برد
فرو مانده از^۳ کنه ماهیتش
بصر منتهای جمالش نیافت
نه در ذیل وصفش رسد دست فهم
که پیدا نشد تخته‌ای برکنار
که دهشت گرفت آستینم که قم
قیاس تو بر وی نگردد محیط
نه فکرت بغور صفاتش رسید
نه در کنه بیچین سبحان رسید
بلا اُحصی از تک فرو مانده‌اند
که جاها سپر باید انداختن
ببندند بر وی دُر بارگشت

ز مشرق بمغرب مه و آفتاب
زمین از تب لرزه آمد ستوده
دهد نطفه را صورتی چون پری
بهد لعل و پیروزه در صلب سنگ
ز ابر افکند قطره‌ای^۱ سوی یم
از آن فطره لولوی لالا کند
برو علم یک دره پوشیده نیست
مهیا کن^۲ روزی مبار و مور
بامرش وجود از عدم نقش بست
دگر ره بکتم عدم در برد
جهان متفق بر الهیتش
بشر ماورای جلالش نیافت
نه بر اوج ذاتش پرد مرغ و هم
درین ورطه کشتی فرو شد هزار
چه شبها نشستم درین سیر گم
محیطست علم ملک بر بسیط
نه ادراک در کنه ذاتش رسید
توان در بلاغت سبحان رسید
که خاصان درین ره فرس را نده‌اند
نه هر جای مرکب توان تاختن
وگر سالکی محرم راز گشت

۱- نقطه‌ای. ۲- کند. ۳- در.

که داروی بیهوشیش دردهند
یکی دیده‌ها باز و پر سوختست
وگر برسد، ره باز بیرون نبرد
کزو کس نبردست^۱ کشتی برون
نخست اسب باز آمدن پی کنی^۲
صفایی بستدریج حاصله کنی
طلبکار عهد السنت کند
وز آنجا بسال محبت پری
نماند سراپرده إلا جلال
عنانش بگیرد تحیر که بیست^۳
غم آن شد که دنبال داعی نرفت
برفتند بسیار و سرگشته‌اند
که هرگز بمنزل نخواهد رسید
توان رفت جز بر پی مصطفی

کسی را درین بزم ساغر دهند
یکی باز^۱ را دیده بردوختست
کسی ره سوی گنج قارون نبرد
بمردم درین موج دریای خون
اگر طالبی کاین زمین طی کنی
تأمل در آینه دل کنی
مگر بویی از عشق مستت کند
بپای طلب ره بدانجاری
بدزد یقین پردهای خیال
دگر مرکب عقل^۲ را بویه نیست
درین بحر جز مرد داعی نرفت
کسانی کزین راه برگشته‌اند
خلاف پیمر کسی ره گزید
مسپندار سعدی که راه صفا

ستایش پیغمبر صلی الله علیه و آله

نَبیُّ الْبَرِّیَا شَفِیعُ الْأُمَمِ
امین خدا مهبط جبرئیل
امام الهدی صدر دیوان حشر
همه نورها پیر تو نور اوست
قسیم جسیم نسیم و نسیم

کَرِیمُ السَّجَايَا جَمِیلُ الشِّیمِ
امام رُسل پیشوای سبیل
شفیع الوری خواجۀ بعث و نشر
کلیمی که چرخ فلک طور اوست
شفیع مطاع نبی کریم

۱- راز، ۲- نیاورد، ۳- این بیت در بیشتر نسخه‌ها نیست، ۴- و هم، ۵- ایست.

یتمی که تا کرده^۱ قرآن درست
 چو عزمش بر آهیخت شمشیر بیم
 چو عیتش در افشاد دنیا فتاد
 به لافامت لات بشکست خُرد
 نه از لات و عزری بر آورد گرد
 شبی بر نشست از فلک برگذشت
 چنان گرم در نسیه قربت براند
 بدو گفت سالار بیت الحرام
 چو در دوستی مخلص صافتی
 بگفتا فراتر بحالم نماند
 اگر یکسر صوی برتر بیم
 نماند بعصیان کسی در گرو
 چه نعت پسندیده گویم ترا
 دورد ملک بر روان تو باد
 نخستین ابو بکر پسر مُرید
 خردمند عثمان شب زنده دار
 خدایا بحق بنی فاطمه
 اگر دعوتم رد کنی ورقبول
 چه کم گردد ای صدر فرخنده پی
 که باشند مشتی گدایان خیل
 خدایت ثنا گفت و تجلیل کرد

کتابخانه چندی ملت بشت
 بمعجز میان قمر زد دو نیم
 تزلزل در ایوان کسری فتاد
 بساعزاز دین آب عزری ببرد
 که توریة و انجیل منسوخ کرد^۲
 بتمکین و جاه از ملک درگذشت
 که بر بدره جبریل ازو بازماند
 که ای حامل وحی برتر خرام
 عنانم ز صحبت چرا تافتی
 بماندم که نیروی بالم نماند
 فروغ تجلی بسوزد پرم
 که دارد چنین سیدی پیشرو
 علیک السلام ای نبی الورا
 بر اصحاب و بر پیروان تو باد
 عمر بنجه بر پیچ^۳ دیو مرید
 چهارم علی شاه دلدل سوار
 که بر قولم ایمان کنم خاتمه
 من و دست و دامان آل رسول
 ز قدر رفعت بدرگاه حی
 بمهمان دارالسلامت جلفیل
 زمین بوس قدر تو جبریل کرد

۱ - خوانده، ۲ - این بیت در بعضی از نسخه ها نیست، ۳ - پیچ.

تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل
دگر هر چه موجود شد فرع تست
که والا^۱ تری از آنچه من گویمت
ثناهای تو طه و یس بسست
علیک الصلوة ای نبی السلام

بلند آسمان پیش قدرت خجل
تو اصل وجود آمدی از نخست
ندانم کدامین سخن گویمت
تکرا عز لولا که تمکین بسست
چه وصفت کند سعدی ناتمام

سبب نظم کتاب

بسر بردم ایام یا هر کسی
زهر خرمنی خوشه‌ای یافت
ندیدم که رحمت برین خاک باد
برا نگیختم خاطر از شام و روم
تهمیدست رفتن سوی^۲ دوستان
بسر دوستان ارمغانی برند
سخنهای شیرین‌تر از قند هست
که ارباب معنی بکاغذ برند
ببروده در از تربیت ساختم
نگهبانی خلق و ترس خدای
که منعم^۳ کد فضل حق را سپاس
نه عشقی که بسند بر خود بزور
ششم ذکر مرد فناءت گزین
هشتم در از شکر بر عافیت

در اقصای عالم^۴ بگنتم بسی
تمتع بهر گوشه‌ای یافت
چو پاکان شیراز خاکی نهاد
تولای مردان این پاک بزم
دریغ آمدم ز آنهمه بوستان
بدل گفتم از مصر قند آورند
مرا گر تهی بود از آن قند دست
نه قندی که مردم بصورت خورند
چو این کاخ دولت بپرداختم
یکی باب عدلست و تدبیر و رای
دوم باب احسان نهادم اساس
سوم باب عشقست و مستی و شور
چهارم تواضع، رضا پنجمین
هفتم در از عالم تربیت

دهم در مناجات و ختم کتاب
بتاریخ فرخ میان دو عید
که پر دُر شد این نامبردار گنج
هنوز از خجالت بزانو سرم^۱
درخت بلندست در باغ و پست
خردمند نشنیده‌ام غیبجوی
بناچار حشوش بود در میان
کرم کارفرما و حشوش^۲ بیوش
بدریوزه آورده‌ام دست پیش
بدان را بنیکان ببخشد کریم
بخلق جهان آفرین کارکن
بمردی که دست از تعنت بدار
چو مشکست بی‌قیمت اندرختن
بغیت درم، غیب مستور بود
بشوخ و فلفل بهندوستان
چو بازش کنی استخوانی دروست

نهم باب توبه است و راه صواب
بروز همایون و سال سعید
ز شد صد فرزون بود پندجاه و پنج
بماندست با دامنی گوهرم
که در بحر لؤلؤ صدف نیز هست
الا ای خردمند پاکیزه خوی
قباگر حررست و گریز پرنیان
توگر پرنیانی نیایی مجوش
ننازم بمرمانه فضل خویش
شنیدم که در روز امید و بیم
تو نیز از بدی بینیم در سخن
چو بیتی پسند آیدت از هزار
همانا که در فارس انشاء من
چو بانگ دهل هولم از دور بود
گل آورد سعدی سوی بوستان
چو خرما بشیرینی اندوده پوست

مدح ابوبکر بن سعد بن زنگی

سر مدحت پادشاهان نبود
مگر باز گوید صاحب‌دلان
در ایام ابوبکر بن سعد بود

مراتب ازین نوع خواهان نبود
ولی نظم کردم بنام فلان
که سعدی که گوی بلاغت ربود

۱ - این بیت و بیت بعد در بعضی نسخه‌ها نیست. ۲ - حشوم.

سزدگر بدورش بنازم چنان
جهانبان دین پرور دادگر
سر سر فرازان و تاج مِهان
گر از فتنه آید کسی در پناه
فَطَوْبَى لِبَابِ کَبِیْتِ العَتِیقِ
ندم چین گنج و ملک و سریر
نیامد برش دردناک^۳ غمی
طلبکار خیرست امیدوار
کله گوش بر آسمان برین
گداگر تواضع کند خوی اوست
اگر زیر دستی بیفتد چه حاسن^۴
نه ذکر جمیلش نهان می‌رود
چنوئی خردمند فرخ نرزد
نبینی در ایام او رنجهای
کس این رسم و ترتیب و آیین ندید
از آن پیش حق پایگاهش قویست
چنان سایه گسترده بر عالمی
همه وقت مردم زجور زمان
در ایام عدل تو ای شهریار
بعهد تو می‌بینم آرام خلق
هم از بخت فرخنده فرجام تست

که سید بدوران نوشین روان
نیامد چو بویگر بعد از عمر
بدوران عدلش بناز ای^۱ جهان
ندارد جزین کشور آرامگاه
حوالیه من گل فج عمیق
که وقفست بر طفل و درویش^۲ و پیر
که ننهاد بر خاطرش مرهمی
خدایا امیدی که دارد بر آر
هنوز از تواضع سرش بر زمین
ز گردن فرازان تواضع نکوست
ز بر دست افتاده مرد خداست
که صیت کرم در جهان می‌رود
ندارد جهان تا جهانست یاد
که نالد ز بیداد سرپنجه‌ای
فریدون با آن شکوه این ندید
که دست ضعیفان بجاهش قویست
که زالی نبیندیشد از رستمی
بنالند وار کردش آسمان
ندارد شکایت کس از روزگار
پس از تو ندانم بر انجام خلق
که تاریخ سعدی در ایام تست

۱- بنازد. ۲- برنا. ۳- دردناک از. ۴- رواست.

درین دفترت ذکر جاوید هست
 ز پیشینگان سیرت آموختند
 سبق بردی از پادشاهان پیش
 بکرد از جهان راه یاجوج تنگ
 نه رویین^۱ چو دیوار اسکندرست
 سپاست نگوید زبانش مباد
 که مستظهرند از وجودت وجود
 نگنجد درین تنگ میدان کتاب
 مگر دفتری دیگر املا کند
 همان به که دست دعا گسترم
 جهان آفرینت نگهدار باد
 زوال اختر دشمنت سوخته
 وز اندیشه بر دل غبارت مباد
 پریشان کند خاطر عالمی
 ز مُلکت پراکندگی دور باد
 بدانندیش رادل چو تدبیر سست
 دل و دین را اقلیمت آباد باد
 دگر هر چه گویم فسانست و باد
 که توفیق خیرت بود بر مزید
 که چون تو خلف نامبردار کرد
 که جانش بر او جست و جستمش پاک

که تا بر فلک ماه و خورشید هست
 ملوک از نگونامی اندوختند
 تو در سیرت پادشاهی خویش
 بکنند بدیوار رویین و سنگ
 تکرار سد یاجوج کفر از زمرست
 زبان آوری کاندین امن و داد
 زهی بسر بخشایش و کان جود
 برون بینم اوصاف شاه از حساب
 گر آنجمله را سعی انشا کند
 فرو ماندم از شکر حمدین کرم
 جهانت بکام و فلک یار باد
 بلند اخترت عالم افروخته
 غم از گردش روزگارت مباد
 که بر خاطر پادشاهان غمی
 دل و کشورت جمع و معمور باد
 تنت باد پیوسته چون دین درست
 دورنت بتأیید حق شاد باد
 جهان آفرین بر تو رحمت کناد
 همینت بس از کردگار مجید
 نرفت از جهان سعد زنگی بدرد
 عجب نیست این فرع از اصل^۲ پاک

خدایا بر آن تربت نامدار
بفضلت که باران رحمت ببار
گر از سعد زنگی مثل ماند یاد
فلک یاور سعد بوبکر باد

مدح سعد بن ابی بکر بن سعد

جوان جوانبخت روشن ضمیر
بدولت جوان و بتدبیر پیر
به دانش بزرگ و بهمت بلند
ببازو دلیر و بدل هوشمند
زهی دولت مآدر روزگار
که رودی چنین پرورد در کنار
بدست کرم آب دریا ببرد
بفرقت محلّ ثریا ببرد
زهی چشم دولت بروی تو باز
سر شهریاران گردنفران
صدف را که بینی ز دردانه پر
نه آن قدر دارد که یکدانه در
تو آن در مکنون یک دانه ی
که پیرایه سلطنت خانه‌ای
نگه دار یا رب بجشم خودش
بسیر هیز از آسیب چشم بدش
خدایا در آفاق نامی کنش
مقیمش در انصاف و تقوی بدار
غم از دشمن ناپسندش^۱ مباد
بهشتی درخت آورد چون تو بار
از آن خاندان خیر بیگانه دان
زهی دین و دانش، زهی عدل و داد
نگنجد کرمهای حق در قیاس
خدایا تو این شاه درویش دوست
که آسایش خلق در ظلّ اوست

۱- در نسخه‌های قدیم «بجشم» نوشته شده اگرچه معنی آن آشکار نیست نسخه‌های تازه‌تر «بطف» و «بفضل» نوشته‌اند. ۲- ناپسندت. ۳- ز دوران گیتی. ۴- گزندت.

بستوفیق طاعت دلش زنده‌دار
 سرش سبز و رویش برحمت سفید
 اگر صدق داری بیار و بیا
 تو حقگوی و خسرو حقایق شنو
 نهی^۱ زیر پای قزل ارسلان
 بگو روی اخلاص بر خاک نه
 که اینست سر جادهٔ راستان
 کلاه خداوندی از سر بنه
 چو درویش پیش توانگر بنال
 چو درویش مخلص برآور خروش
 توانسا و درویش پرور تویی
 یکی از گدایان این درگم^۲
 وگرنه چه خیر آید از من به کس^۳
 اگر میکنی پادشاهی بروز
 تو بر آستان عبادت سرت
 خداوند را بندهٔ حقگزار
 حقیقت شناسان عین الیقین
 همی راند رهوار و ماری بدست

بسی بر سر خلق پاینده‌دار
 برومند دارش درخت امید
 براف تکیلف مرو سعاد یا
 تو منزل شناسی و شه راهرو
 چه حاجت که نه کرسی آسمان
 مگو پای عزت بر افلاک نه
 بطاعت بنده چهره بر آستان
 اگر بنده‌ای بر برین دربنه
 بسدرگاه فرمانده ذوالجلال
 چو طاعت کنی لبس شاهی مپوش
 که پروردگارا^۴ توانگر تویی
 نه کشور خدایم نه فرماندهم
 تو برخیز و نیکی دهم دسرس
 دعا کن شب چون گدایان بسور
 کمر بسته گردنکشان بر درت
 زهی بسندگان را خداوندگار
 حکایت کنند از بزرگان دین
 که صاحب‌دلی بر پلنگی نشست

۱- نهید. ۲- پروردگار.

۳- در بعضی از نسخ پس از این بیت:

چه برخیزد از دست کردار من؟

۴- در بعضی از نسخ پس از این بیت:

خدایا تو بر کار خیرم بدار

مگر دست لطف شود بیار من

وگرنه نیاید ز من هیچ کار

بدین ره که رفتی مرا ره‌نمای
نگین سعادت بنام تو شد
و گر پیل و کرکس، شگفتی مدار
که گردن نیچید ز حکم تو هیچ
خدایش نگهبان و یاور بود
که در دست دشمن گذارد ترا
بنه گام و کامی که داری بیاب
که گفتار سعدی پسند آیدش

یکی گفتش ای مرد راه خدای
چه کردی که درنده رام تو شد
بگفت از پلنگم زبونست و مار
تو هم کردن از حکم داور مپیچ
حو حاکم بفرمان داور بود
مُحَالست چون دوست دارد ترا
ره اینست روی از طریقت متاب
نصیحت کسی سودمند آیدش

۱- در یکی از نسخ بجای پنج بیت پیش این سه بیت است:

یک دیدم از عرصه زنگبار	که پیش آمدم بر پلنگی سوار
چنان هول از آن حال بر من نشست	که ترسیدم پای رفتن بیست
نیم کنان دست بر لب گرفت	که سعدی مدار آنچه دیدی شگفت